

فیلم تان امسال در حالی به جشنواره فیلم فجر می رود که شما یکی از برندگان سیمرغ پارسالید. این شرایط در حس خودتان فرقی ایجاد می کند؟ اصلا به جوایز اهمیتی می دهید؟

عقیده شخصی من این است که اصلا برنده بودن سیمرغ، مهم نیست. دوست دارم رشد کوچک دیگری انجام داده باشم، حتی نه آنچنان بزرگ. تغییری در بازی ام رخ داده باشد و نمای بهتری را از خودم ببینم. آرزوی هر بازیگر این است. اگر چنین چیزی اتفاق نیفتاده باشد، علت کم کاری یا ضعف من یا مشغولیت من نسبت به اثری دیگر بوده است. یک مشکل الان من که در جشنواره پارسال هم گفتم، این است که کار آن قدر برای من سخت شده که انتخاب هایم به راحتی انجام نمی شود. الان هم مثل آن زمان شد. سر یک سریال تاریخی و دینی رفتم که اتفاقاً کار قشنگی هم است. یک باره این اتفاق افتاد و از من درخواست شد. من هم بین بودن و نبودن گیر کردم. می توانستم «نه» بگویم، ولی به هر حال کار رفیقم روی زمین می ماند. نمی گویم آدم بزرگی هستم، ولی به هر حال نگاه کارگردان انتخاب من بود. مدیر تولید و برنامه ریز هم می گفتند زودتر برسانید، بنابراین اینجا مهم گرفتن جایزه و تأثیر گذاری نیست. نمی توانم توقع داشته باشم. آدم ها همیشه در برد نیستند و همیشه هم در باخت نیستند. امیدوارم توانسته باشم به اندازه کوچکی جلو رفته باشم. به هر حال نقش بزرگی نیست. مثلاً در فیلم «صد» نقش من کاملاً درشت بود و روی شخصیت کار شده بود. برای این پروژه اما یک باره آمدم. مهرداد هم سعی کرد تا جای که می شود، برای این که به سریال من لطمه نخورد، سریع صحنه های من را بگیرد. بنابراین همه این ها تأثیر گذار است. حالا شاید مردم امسال جشنواره را دوست نداشته باشند و به نظر من حقیقتاً است، اما از این طرف امیدوارم کسانی که فیلم را می بینند، آدم ها را نقد نکنند.

شما و حمید فرخ نژاد از نظر ظاهری شباهت چندانی به یکدیگر ندارید. چطور جایگزین ایشان شدید؟

هر کاراکتر اندازه، قیافه، شخصیت و... دارد، ولی جایی هست که می شود. به یاد می آورم وقتی تئاتر کمدی «کالیگولا» را کار می کردیم، یک بار نشسته بودیم و حرف می زدیم. گفتم این نقش را بده به من که بازی کنم. کارگردان که استاد من بود، گفت کالیگولا نمی تواند فردی چاق باشد. شخصیتش لاغر و فوت است. مدتی بعد از آن که حرف ها را که زدیم و به قول خودش من را قانع کرد، از خانم حاجیان که آنجا نشسته بودند، پرسید محمدرضا

همین جا از ایشان عذرخواهی می کنم. یادم است ۳-۲ بار آمد و با آقای سعدی حرف زد که نقش بسیار بلند، خوب و زیبایی را که پیشنهاد شده بود، بازی کنم. آقای باشه آهنگر اصرار هم کرد و حتی گفت همه ذهنش بازی من در این نقش بوده و گفت حتی اسم این کارا کتر هم نادر است. رفتم و حرف زدیم، نقش را توضیح داد و با همدیگر بحث کردیم، اما آن قدر نقش من در سریال «نائله» زیاد بود که هیچ راه جابه جایی برنامه ها برای حضور در آن فیلم نبود. من خیلی آن را دوست داشتم و هر کاری کردیم که بشود با آقای باشه آهنگر در این فیلم کار کنم، اما نشد و به هر حال خدا نخواست. این سومین فیلمی است که امکان پیش نمی آید تا با آقای باشه آهنگر کار کنم. بعد که فیلم مهرداد کلید خورد و حمید فرخ نژاد از آن کنار رفت، به من گفتند و من گفتم اصلاً روی من نمی شود! چطور می شد با آقای باشه آهنگر بگویم که سر پروژه شما نیامدم و حالا این طور! الحمدلله این ها همه دوستان خوب همدیگرند و خود آقای باشه آهنگر هم در جریان قرار داشت. امیدوارم در سال های آینده بالأخره بشود با ایشان کار کنم. یک همشهری خوب و کارگردان باسواد است و خیلی دوست دارم با ایشان کار کنم. در فیلم «گل های باورده» هم صحنه های من را بسیار تند گرفتند تا بتوانم برگردم برای سریال «نائله». فکر می کنم قرار بود نسخه سینمایی این سریال هم ساخته شود، اما نمی دانم برای آن چه اتفاقی افتاد.

فیلم «گل های باورده» را دیده اید؟ خوب از آب درآمده است؟

اصلاً تا حالا هیچ پلانی از این فیلم را ندیده ام. آن قدر همه چیز سریع بود که فیلمنامه را هم کامل نخواندم. مهرداد پرسید به من اعتماد داری؟ گفتم آره. گفت پس بیا! وقتی که رفتم، فقط توانستم بخش های مربوط به خودم را بخوانم و داستان فیلم را به اجمال و کلی از کارگردان بشنوم. نقش هم اولش خوب بود و حدود ۸ یا ۹ سکانس بود، ولی چون فیلم داشت طولانی می شد و مهرداد گفت اگر اشکال ندارد، بعضی از این ها را بگیریم و من هم گفتم هیچ اشکالی ندارد. در نهایت در ۵ یا ۶ سکانس کوتاه و بلند حضور داشتم که امیدوارم تأثیر گذار باشد. به طور کلی هم خصوصیات دارم که دوست ندارم فیلم را قبل از رونمایی ببینم. مثلاً برای «آبادان یازده ۶۰»، من با مهرداد خوشبخت همکاری کردم و اتفاقاً آن وقت هم سر صحنه یک سریال بودم و بعد از فیلمبرداری، سریع برگشتم برای ساخت سریال. در جشنواره فیلم فجر دیدم بخشی از فیلم که شبیه مستند بود، آن قدر روی من تأثیر گذاشت که بلند شدم و روی مهرداد را بوسیدم. گفتم دمت گرم. آن قدر احساسی شدم که بغض کردم.

درست است، اما به هر حال

از فیلم «گل های باورده» شروع کنیم که با بازی شما به عنوان یکی از حاضران بخش سودای سیمرغ معرفی شد. «باورده» یعنی چه؟

باورده یکی از قسمت های شهر آبادان و قسمت شرکت نفتی شهر است. جایی که نفت و پتروشیمی تحت حفاظت قرار می گیرند. در این فیلم نقش من یک ناخدا است که جابه جایی یک بویلر را به او می سپارند. الباقی اش را هم که ببینید.

خلاصه داستانی که از «گل های باورده» منتشر شده، می گوید فیلم درباره جابه جایی پالایشگاه آبادان است.

بله، آن ها بویلرهای پالایشگاه آبادان و دکل های نفتی است. برای استخراج نفت به این دستگاهها احتیاج است و اگر این دستگاهها از بین بروند، استخراج نفت دچار مشکل می شود. اشیای بسیار سنگینی است و نباید به دست دشمن بیفتد.

بازی در این نقش چه چالش هایی برایتان داشت؟

این نقش متعلق به بنده نبود. آقای حمید فرخ نژاد همکار قدیمی ام، حضور نداشت و آقای سعدی تهیه کننده فیلم به من زنگ زد و من در حال کار در سریال تاریخی «نائله» بودم که تهیه کننده آن هم آقای سعدی بود. به من گفتند بیا این نقش را بازی کن، چون یک شخصیت جنوبی است و باید کسی نقش را ایفا می کرد که با لهجه جنوبی آشنا بود. من هم قبل از پذیرش نقش، به حمید فرخ نژاد زنگ زدم. در نهایت آمدم و به صورت افتخاری، در فیلم بازی کردم. به خاطر خود مهرداد خوشبخت که یکی از دوستان خوب من است و آقای سعدی، این کار را افتخاری بازی کردم. البته نقش بلندی نیست، اما اگر این شخصیت نباشد، از یک نظر مشکلات زیادی در بردن این بویلر ایجاد می شود.

سخت بود؟

کلا کار در خوزستان مشکل است. در جزر و مد، بردن یک کس، ساعت های کاری و... در ضمن باید صحنه های من را هم می گرفتند که من برمی گردم سر سریال. کار فشرده خودش را داشت، اما دم آقای سعدی دمش گرم که همه چیز را تحمل کرد. مهرداد خوشبخت کارگردان هم که هم سال هاست می شناسم، کارگردان خوبی است. بخش هایی از نقش من نسبت به فیلمنامه ای که خواندم، حذف شد و علت این بود که زمان زیادی به بخش های دیگر پرداخته شده بود. چون زمان فیلم طولانی می شد، مهرداد گفت باید بعضی بخش ها را برداریم. من هم مشکلی نداشتم، چون افتخاری آمده بودم. خوب شد نسبتاً و امیدوارم مردم دوست داشته باشند. اما قبل از آن، وقتی سر کار سریال «نائله» بودم، قرار بود که در فیلم آقای باشه آهنگر کار کنم.



تا حالا هیچ

پلانی از این فیلم را ندیده ام. آن قدر همه چیز سریع بود که فیلمنامه را هم کامل نخواندم. مهرداد پرسید به من اعتماد داری؟ گفتم آره. گفت پس بیا! وقتی که رفتم، فقط توانستم بخش های مربوط به خودم را بخوانم و داستان فیلم را به اجمال و کلی از کارگردان بشنوم.